

نوزیک؛ نظریه استحقاق در باب عدالت^۱

□ مترجم: حسنعلی زیدانلو

□ زیر نظر حجة الاسلام و المسلمین صادق لاریجانی

در این نوشتار، در صدد بررسی جنبه‌های برجسته کتاب رابرت نوزیک^۲ با عنوان *آنارشی، دولت و آرمان‌شهر*^۳ هستیم. این کتاب چالشی اساسی را نسبت به نظریه لیبرالی عدالت، آن‌گونه که در آثار و دیدگاه‌های راولز^۴، دورکین^۵ و گیورث^۶ به چشم می‌خورد، ارائه می‌کند. گرچه دیدگاه این متفکران با دیدگاه هایک^۷ متفاوت است، ما را تا حد زیادی در همان مسیر قرار می‌دهد.

آن‌گونه که خواهیم دید، نظریه نوزیک مشکلاتی جدی را به طور کلی در باب ماهیت حقوق و ماهیت مالکیت پدید می‌آورد. این مشکلات عبارت است از: آیا

۱. مشخصات کتاب‌شناختی ترجمه حاضر به شرح زیر است:

Raymond Plant, *Modern Political Thought*, Blackwell, Oxford UK and Cambridge U.S.A., Reprinted 1992, pp.122-135 (Nozick: the entitlement theory of justice).

2. Robert Nozick.

3. Anarchy, State and Utopia.

4. J. Rawls.

5. R. Dworkin.

6. A. Gewirth.

7. F. A. Von Hayek.

ارائه نظریه‌ای در باب حقوق، بدون تحلیل خاصی از شخصیت انسان و اهداف وی امکان‌پذیر است؟ و آیا نظریه‌ای در باب حقوق مالکیت که ایده‌ای از خیر انسان را پیش‌فرض قرار ندهد، قابل ارائه است؟

نظریه نوزیک در باب عدالت، بر تصویری از حقوق استوار است که به نوبه خود متضمن ایده‌ای در باب ماهیت «مصونیت از تعرض»^۱ انسان می‌باشد، در حالی که نظریه‌های راولز و دورکین در همین باب به عنوان نوعی دولت هدفمند تلقی شده است، [به طوری که] الگوی خاصی از ترتیبات اجتماعی که مطالبات عدالت اجتماعی را ترسیم می‌کند، استحقاقها و منابع را طبق مقتضیات اصول مورد نظر که تصوّر شده است تا حد امکان به شیوه‌ای بی‌طرفانه اخذ شده باشد، منطبق می‌سازد، نظریه نوزیک تقریباً عکس این نظریه است.

از نگاه نوزیک، افراد از حقوقی برخوردارند که این حقوق نسبت به اینکه در صورت عدم رضایت آنان، چگونه می‌توان با آنها برخورد کرد، محدودیت‌هایی را ایجاد می‌کند. این حقوق و محدودیتها در صدد ایجاد خیر فراتری نیست، بلکه حقوقی نسبتاً بنیادی است و جدا از هر خیر فرضی که ممکن است در جامعه از طریق نقض چنین حقوقی به دست آید، باید محترم شمرده شود.

عدالت به معنای تلاش به منظور سازماندهی جامعه به گونه‌ای نیست که نهادهای آن در پی دستیابی به الگویی توزیعی، همانند «معیار توزیع بر اساس توانایی افراد تا معیار توزیع بر اساس نیاز آنان» باشد، بلکه به معنای احترام به حقوق اساسی‌ای است که ممکن است نسبت به فرد بدون رضایت انجام گیرد و همچنین استحقاقهای ایجاد شده توسط این حقوق را محدود سازد. از نگاه نوزیک این حقوق بسیار اساسی است و همچنین محدودیت‌هایی که این حقوق بر رفتار دیگران تحمیل می‌کند، به اندازه‌ای شدید است که تنها وجود یک «دولت حداقلی» قابل توجیه خواهد بود؛ به تعبیر دیگر، همانند دیدگاه هابز، دولتی که از هر تلاشی به منظور تحقق عدالت توزیعی دوری گزیند یا دولتی که باید عدالت اجتماعی را

1. Inviolability.

محقق سازد، در واقع، با حقوق فردی ناسازگار است.

برای اینکه بحث در خصوص این کتاب مهم را ملموس‌تر کنیم، بر موضوعاتی تمرکز می‌کنیم که بیشترین اهمیت را نسبت به موضوع کلی مبحث حاضر دارد؛ یعنی تحلیل کارکردهای دولتی که به نظر می‌رسد با «ارزشهای لیبرالی» یا از نگاه نوزیک با «ارزشهای آزادی خواهانه» بیشتر سازگاری دارد؛ بنابراین، «ماهیت حقوق از نگاه نوزیک»، «چگونگی ارتباط آن با استحقاق»، «ردّ نظریه‌های دولت الگو و هدفمند در باب عدالت» و «تحلیل وی از عدالت در زمینه تملک، انتقال و اصلاح» را به بحث خواهیم گذاشت.

نوزیک بر تقدّم «حق» بر «خیر» در فلسفه سیاسی اصرار می‌ورزد و این دیدگاه را (آنچه حق است یا آنچه انسان باید انجام دهد ممکن است براساس ایجاد خیر یا عالی‌ترین خیر مشخص شود) به کلی مردود می‌شمارد؛ [بنابراین] مدّعی نوزیک عکس این مدّعاست؛ زیرا، هیچ دلیلی برای نقض حقوق به منظور ایجاد عالی‌ترین خیر وجود ندارد. اکنون مبانی این ادّعا را همراه با نظریه دولت و حکومت که این ادّعا به آن منجر می‌شود، بررسی می‌کنیم.

در نظریه نوزیک، مشکل عمده آن است که او در دفاع از نظریه‌اش در باب حقوق، استدلالی وافی بر رفتاری که ممکن است نسبت به افراد، به ویژه از سوی دولت انجام گیرد و محدودیت بی‌قیدوشرطی را ایجاد کند، ارائه نمی‌دهد. وی می‌نویسد:

افراد دارای حقوقی هستند و مواردی وجود دارد که هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند (بدون نقض حقوق افراد) نسبت به آن موارد اقدامی انجام دهد. این حقوق به اندازه‌ای استوار و مهم است که این پرسش را به وجود می‌آورد که دولت یا عوامل او، اگر نگوئیم هیچ، چه کاری ممکن است انجام دهد؟ و حقوق فردی برای [داخلت] دولت تا چه میزانی مجال باقی می‌گذارد؟^۱

البته استدلال روشنی در حمایت از این حقوق نیز وجود ندارد. با این حال، وی

1. R. Nozick, *Anarchy, State and Utopia*, p.IX.

به دسته‌ای از ملاحظات که در نظرش در راستای پذیرش آنچه وی در اساسی بودن حقوق دخیل می‌داند، اشاره می‌کند. اکنون به دو ملاحظه عمده مرتبط با هم اشاره می‌کنیم:

۱. اندیشه احترام نسبت به افراد یا مصونیت از تعرض.
 ۲. چیزی که نوزیک آن را واقعیت وجود علی حده هر یک از ما انسانها می‌نامد. عدم نقض حقوق به عنوان یک طرف عمل، انعکاس‌گر چیزی است که نوزیک از آن با عنوان «اصل کانتی مصونیت از تعرض» یا «حُرمت شهروندان» یاد می‌کند؛ یعنی باید با افراد جامعه به گونه‌ای رفتار شود که خود آنها هدف باشند، نه ابزاری در جهت اهداف دیگران. از نگاه نوزیک، آنچه این اصل لیبرالی را توجیه می‌کند، دقیقاً واقعیت وجودهای مستقل ما انسانهاست؛ چرا که بیرون از زندگی فردی انسان، هیچ ارزشی وجود ندارد، همچنین هیچ خیری برای فرد و رای خیری که خود می‌شناسد، وجود ندارد، خواه این خیر، خیر دیگران باشد یا وضعیتی از خیر که گمان رود مقتضیاتی را بر دیگران تحمیل می‌کند. زندگی هر کس برای خود او دارای ارزش است و همان چیزی که خیر بشر می‌تواند قائم به آن باشد.
- به عقیده نوزیک، هیچ عمل اخلاقی سنجش‌پذیری نمی‌تواند میان شهروندان وجود داشته باشد، به طوری که نشان دهد خیر یک فرد بر خیر دیگر افراد جامعه برتری دارد:

هیچ موجود اجتماعی برخوردار از خیری وجود ندارد که برای خیر خاص خود، متحمل نوعی از خودگذشتگی شود. در عالم خارج هرچه هست، افرادند؛ افرادی متفاوت با زندگیهای فردی خاص خود. بهره‌کشی از یک فرد به نفع دیگران، استفاده بردن از زمان و بهره‌دهی به دیگران است، نه چیزی بیشتر.

ایده حقوق اخلاقی بنیادین بر ملاحظاتی که در پی می‌آید، استوار است. این حقوق، دست کم در حوزه سیاست، آنچه را اصل مصونیت از تعرض مستلزم آن است، به تفصیل بیان می‌کند؛ شیوه‌های مشخصی را که بدان شیوه، افراد جامعه

نمی‌توانند از یکدیگر بهره‌کشی کنند، تبیین می‌کند و شامل الزامهایی است که نقض حقوق را ممنوع می‌کند. نوزیک می‌نویسد:

این ایده اساسی، یعنی این ایده که افراد متفاوت با زندگیهای جدا از هم وجود دارند و در نتیجه، ممکن نیست کسی فدای دیگری شود، شالوده وجود الزامهای اخلاقی ثانوی را پی‌ریزی می‌کند.^۱

از آنجا که آنچه در این دنیا ارزش دارد تنها به زندگی فردی مربوط است، نه به وضعیت یا هویت متعالی، متافیزیکی یا اجتماعی فرد. به عقیده نوزیک، لازمه این مطلب آن است که هیچ مبنایی اخلاقی برای نقض حریم اخلاقی دیگران، بدون رضایت آنان وجود ندارد. این حقوق اساساً به مواردی چون عدم تجاوز، خودداری از قتل، حمله، مداخله، اجبار و... مربوط است؛ به عبارت دیگر، آنها حقوقی سلبی است و طرف مقابل این تکالیف اقتضا دارد که افراد جامعه باید از انجام کارهای خاصی خودداری کنند، حتی اگر این اعمال، آن‌گونه که دیدیم، به عنوان «خیر ملّی یا اجتماعی» انجام گرفته باشد. هیچ‌کس (فرد خاص یا دولت) حق ندارد به منظور تحقق خیر اجتماعی، کسی را به انجام نوعی از خودگذشتگی مجبور کند و دولت باید میان شهروندان خود بی‌طرف باشد. نوزیک استدلال می‌کند که این مطالب مربوط به ایده مفهوم زندگی است؛ یعنی احتمالاً قابلیت آراستن زندگی انسان با ارزشهای خاص خود وی است که به زندگی معنا می‌بخشد و همین نکته، در نگاه نوزیک، دلیل اهمیت داشتن ایده مصونیت از تعرض و اساسی بودن حقوقی که ماهیت این مصونیت را تعریف می‌کند، می‌باشد.

به نظر نوزیک، بیشتر نظریه‌های معاصر در باب عدالت توزیعی یا اجتماعی با چنین حقوقی ناسازگار است، به دلیل اینکه این حقوق، مشتمل بر دخالت مستمر و اجبار افراد است.

از نگاه نوزیک، بسیاری از نظریه‌های عدالت اجتماعی، همانند توزیع بر اساس نیاز یا شایستگی، اصولی الگویی است، به این معنا که توزیع کالا و خدمات، بهره‌ها

1. Ibid.

1. Ibid., pp.32-33.

و مسئولیتها در جامعه، زمانی عادلانه به نظر می‌رسد که الگوی رایج توزیع با این فرمول همخوانی داشته باشد؛ خواه الگوی توزیع بر اساس نیاز باشد و خواه شایستگی.

مسئله عدالت تنها مقایسه باورهای معاصر با بخشی از فرمولهای ساختاری مناسب در زمان حاضر است، بدون توجه به اینکه آن توزیع چگونه پدید آمده است و آیا مردم در فرآیندهای تحصیل دارایی و درآمد و بر اثر فرآیندهای تولید، نسبت به آنچه تولید شده است، حقوقی را کسب کرده‌اند یا نه؟ این مطلب، به اختلافی اشاره دارد که محور آثار نوزیک و ایده‌ی وی در مورد رابطه میان عدالت و حقوق و رابطه میان اصول تاریخی عدالت و دیدگاههای دولت هدفمند در باب عدالت است که فرمول توزیع خاصی را ترسیم می‌کند.

در اندیشه نوزیک تنها نظریه‌ای که در باب عدالت با حقوق اخلاقی و الزامهای ثانوی سازگار است، نظریه‌ای تاریخی با نگاهی قهقرایی است، به این معنا که این نظریه، مسئله عدالت را بر حسب چگونگی پدید آمدن این [نظام] توزیع مطرح می‌کند، نه بر حسب تطبیق توزیع خاصی از کالاها با فرمولی ساختاری؛ زیرا فقط با همین روش است که می‌توان آن حقوق را در درآمد، تولید، مبادله و نقل و انتقال، تصدیق و حمایت کرد. اگر ما فرمول یا اصلی معیاری را در باب عدالت به منظور منطبق ساختن الگوی توزیع کالاها و خدمات با لوازم این اصل بپذیریم، ممکن است متضمن مجوزی برای نقض حقوق مالکیت باشد:

بر خلاف نتایج غایی اصول عدالت، بنیانهای تاریخی عدالت بیانگر آن است که موقعیتها یا عملکردهای گذشته مردم می‌تواند استحقاقها یا شایستگیهای گوناگونی را نسبت به اشیا پدید آورد.¹

وی می‌افزاید:

اگر هر کس هر آنچه را خریده، بسازد یا با کسانی که منابع به کار رفته در این فرایند را در اختیار دارند، وارد قرارداد شود، مستحق آن می‌شود. این موضوع مربوط به مسئله شیء خریداری شده نیست و هنوز یک پرسش حل نشده در

1. Ibid., p.155.

خصوص کسی که مالک آن می‌شود، باقی است. اشیا بی که موجود می‌شود، منسوب به کسانی است که نسبت به آن اشیا دارای استحقاق اند.¹

چگونه این تمایز دقیق میان نظریه‌های دولت معیاری یا هدفمند در باب عدالت از یک سو و نظریه‌های تاریخی یا استحقاقی از سوی دیگر، به استدلال پیشین در باب حقوق ارتباط پیدا می‌کند؟ در پاسخ این پرسش، دست کم دو جنبه وجود دارد که در این مقطع قابل توجه است:

۱. استدلال در خصوص اینکه چگونه آزادی، هر اصل معیاری در باب عدالت را واژگون می‌کند؛

۲. شرایط کلی تر نظریه‌ای در باب حقوق و استحقاقها.

اگر برای توزیع منابع در جامعه، به دنبال تحمیل معیار خاصی، مثل «معیار هر کس بر حسب شایستگی‌اش تا معیار هر کس بر اساس نیازش» باشیم؛ در این صورت، بر اساس دیدگاه نوزیک، ابقای آن معیار خاص با آزادی فردی سازگار نخواهد بود. چون اگر مردم مجاز بودند [که اموال خود را] انتقال دهند، مبادله کنند، پاداش دهند، به ارث گذارند و نظایر آن، حفظ این معیار خاص برای همیشه امکان ندارد؛ زیرا همه این اعمال به توزیعی منجر می‌شود که از الگوی پذیرفته شده فاصله می‌گیرد. پس برای حفظ معیار مورد نظر، یا باید انسان از چنین اعمالی اجتناب کند و یا دائماً به منظور بازسازی الگوی «تحریفهای» توزیعی که اتفاق افتاده است و ناشی از اعمال آزادانه انتقال، اهدا، به ارث گذاشتن و... است، اقدام کند. در هر دو مورد، تلاش به منظور حفظ یک الگو، دخالت مستمر و نامشروع در زندگی و آزادی مردم را به دنبال دارد، به گونه‌ای که [این امر] به سبب نکات پیش گفته در باب حقوق، مستثناست.

پیش از مطرح کردن بخش پایانی این استدلال، متذکر می‌شویم که نظریه نوزیک در باب حقوق به استحقاقهای استوار و غیرقابل نقضی منجر می‌شود که وی برای اثبات آنها استدلال کرده است. آنچه در دیدگاه نوزیک دخالتها را «فرا تر از

1. Ibid., p.160.

غیراخلاقی» نشان می‌دهد، آن است که این حقوق باعث دخالت غیرقانونی در زندگی افراد می‌شود. اما وی برای اثبات این مطلب باید رابطه میان حقوق و استحقاقها را بیان کند که چنین مداخله‌هایی، آن رابطه‌ها را متزلزل خواهد کرد.

مسئله مورد بحث در اینجا در واقع از تلقی خود نوزیک وسیع‌تر است؛ زیرا هر سیستم مبتنی بر بازار، از نوعی که نوزیک از آن حمایت می‌کند، باید به حقوق مالکیت و مبانی آن مربوط باشد، به این معنا که در یک بازار، کالاها و خدماتی که نسبت به آنها حقوق مالکیت ادعا شده است، خرید و فروش می‌شود، یعنی بازار فقط حقوق مالکیت را میان افراد جامعه نقل و انتقال می‌دهد، مگر اینکه بتوان برای این حقوق مالکیت، مبنایی اصولی بیان کرد که در این صورت، در حمایت از توزیع مجدد سیاسی آنها دلیلی وجود خواهد داشت؛ برای مثال، هایدک در خصوص این مسئله، تحلیلی ارائه نمی‌کند و در حالی که حقوق مالکیت را می‌پذیرد، نابرابریهای برخاسته از این حقوق را مسلم می‌داند، اما وی به دنبال توجیه این نابرابریها نمی‌باشد، مگر به سبب این تصور که مالکیت موجود احتمالاً از آن کسانی است که در کل، دارای بهترین فرصتها برای استفاده از آن به منظور منفعت جامعه بوده‌اند.

چنان که پیشتر گفته شد، اگر بتوان موقعیت محرومان را در یک بازار پیش‌بینی کرد؛ در این صورت، افرادی که در موقعیت بهتری قرار دارند، هیچ مبنایی اصولی نسبت به کالاهای خود نداشته باشند ممکن است توزیع مجدد به منظور مصالح عدالت اجتماعی مشروع باشد. با توجه به این مطالب، نظریه نوزیک نسبت به نظریه هایدک اطلاق بیشتری دارد و مسئله حقوق مالکیت بسیار حاد می‌گردد؛ بنابراین، ایده‌های نوزیک در باب مصونیت از تعرض انسان چگونه به مسائل حقوق مالکیت پیوند می‌خورد؟

درباره این استدلال، سه بحث عمده وجود دارد:

۱. رابطه میان مصونیت از تعرض و ایده خویشتن مالکی،
۲. ایده خویشتن مالکی و تحصیل مالکیت،
۳. رابطه میان مالکیت فردی نسبت به دارایی خود و دیگران، به این معنا که کسب دارایی من چگونه به حقوق سایر افراد مرتبط می‌شود.

در نگاه نوزیک، به تبع آثار جان لاک^۱ در قرن هفدهم، هر کس مالک بدن خود و کاری است که مشتمل بر حرکت‌های فیزیکی بدنش می‌باشد؛ «با درآمیختن کارم که مالک آنم با منابعی که مالک آنها نیستم، حق مالکیتی نسبت به آن منابع ایجاد می‌کنم، البته تا هنگامی که با انجام این کار، موقعیت دیگران را به نوعی وخیم‌تر نکنم».

اگر همه این استدلالها پذیرفته شود، به نظریه کاملی در باب حقوق مالکیت منجر می‌شود؛ نظریه‌ای که داراییهای نابرابر را در خصوص مالکیت در مرحله تحصیل، مشروعیت می‌بخشد و اینکه داراییهای تحصیل شده به صورت نابرابر می‌تواند در بازاری آزاد معامله شود و نتایج نابرابر چنین معاملاتی ممکن است مشروع باشد، خواه این نابرابریها، قابل پیش‌بینی باشد و خواه نباشد. [نوزیک می‌نویسد:]

توزیع در صورتی عادلانه است که از توزیع عادلانه دیگری با ابزارهای مشروع منتج شود. ابزارهای مشروع انتقال، از توزیعی به توزیع دیگر به وسیله اصل عدالت در نقل و انتقال مشخص می‌شود و انتقالهای اولیه مشروع به وسیله اصول عدالت در کسب تعیین می‌شود.^۲

بنابراین، سؤال از عادلانه بودن یک توزیع خاص بر چگونگی وقوع این توزیع مبتنی است که ضرورتاً ما را به پرسش از کسب مشروع منابع برمی‌گرداند.

در نگاه نوزیک، اگر افراد مصونیت از تعرض داشته باشند یا اگر در صدد باشیم با آنان طوری رفتار کنیم که خودشان هدف باشند، در این صورت، حق مالکیت مسلمی بر بدنهایشان دارند؛ به دیگر سخن، من می‌توانم استعدادها و تواناییهایم را (چه فیزیکی و چه ذهنی) به کار گیرم تا حدی که در بهره‌گیری از آنها طبق میل خود با دیگران به عنوان ابزار برخورد نکنم یا از تواناییهای خود به شیوه‌ای تجاوزگرانه علیه دیگران استفاده نکنم و هر جایگزین دیگری که دیگران بتوانند برای من تعیین کنند که چگونه باید تواناییهای خود را به کار گیرم و به دنبال چه اهدافی باشم، به

1. John Locke.

2. Ibid., p.151.

دیگران نوعی حق مالکیت نسبت به شخص من اعطا خواهد کرد:

اگر مردم برای مدت معینی شما را به انجام کار خاص یا بی‌فایده‌ای مجبور کنند و بدون توجه به تصمیمات شما، تصمیم بگیرند که چه کاری را باید انجام دهید و این کار باید چه اهدافی را تأمین کند، به موجب این روند که مردم تصمیمی را از سوی شما اتخاذ می‌کنند، مالک قسمتی از شما می‌گردند. صرف داشتن این‌گونه قدرت و کنترلی نسبی در تصمیم‌گیری با داشتن حقی نسبت به حیوان یا موجودی غیرجاندار، مستلزم داشتن حق مالکیتی در آن خواهد شد.^۱

اگر شخصی مصون از تعرض باشد، قهراً نسبت به بدن خود، تواناییها، استعدادها و کارهایش (حتی حرکات فیزیکی بدنش) حق مالکیتی مطلق دارد. با توجه به این نکته، از این پس، نوزیک باید توضیح دهد که چگونه با بهره‌گیری از تواناییها و استعدادها در مسیر کارم، می‌توانم حق مالکیت خصوصی مسلّمی نسبت به چیزهایی که در ملک من نیست، داشته باشم. در اینجا پاسخ نوزیک گونه‌ای از «نظریه مالکیت بر کار» است که از سوی لاک مطرح شد. این نظریه عبارت از عمل تلفیق کارم با کالایی است که در ملک من نمی‌باشد و ایده حق مالکیت را برای من نسبت به آن کالا به بار می‌آورد.

ارزیابی استدلالهای نوزیک در خصوص این مطلب، کاملاً دشوار است؛ زیرا در جریان بحثش در باب نظریه لاک و حمایت از آن، انتقادات قانع‌کننده و جالبی را مطرح می‌کند و سپس اقدام به نادیده گرفتن آن می‌کند. این همان مسئله اساسی‌ای است که باید در اینجا بدان پرداخته شود. استدلال نوزیک به شرح زیر ادامه می‌یابد:

الف) انسانها مصون از تعرض اند.

ب) اشخاص مصون از تعرض، مالک خود و کارشان هستند.

ج) شخص «A» کار خود را که مالک آن است با «X» که در ملک وی نیست، در هم می‌آمیزد.

د) شخص «A» حق مالکیت نسبت به «X» دارد.

اگر بر فرض اینکه از (الف) تا (ج) خط روشنی از استدلال وجود داشته باشد، چگونه از (ج) به (د) می‌رسیم؟ طبق نظریه لاک، این استنتاج، به دلیل نوعی مشارکت «A» با «X» از طریق روند کار است. در برخی موارد، این مشارکت دقیق و حقیقی است؛ مثل استفاده از یک حیوان برای غذا، همان‌گونه که خود لاک در خصوص چگونگی تغذیه «سرخپوستان وحشی»^۱ از گوشت گوزن مثال زده است، به این‌گونه که شکارچی در کشتن و خوردن حیوان، آن را با خودش متحد می‌سازد و این [گوشت]، جزئی از بدن وی می‌گردد. در این صورت، طبق استدلال مربوط به خویشتن مالکی، جزئی از ملک و دارایی وی می‌شود.

اما بیشتر مالکیتها، واقعاً اتحاد منبع غیرمملوک با خود فرد نیست. لاک می‌خواهد استدلال کند که ترکیب کار فرد با شیء همانند درهم‌آمیختن است و در عبارت مشهوری، این روند را تشریح می‌کند که بر اساس آنچه بی‌تردید مالک آن هستم، شخص و کار خودم، می‌تواند به من حق مالکیتی در آنچه کارم را با آن تلفیق می‌کنم، اعطا کند؛ بنابراین:

هر کس مالکیتی بر شخص خود دارد. فقط وی دارای این حق است نه کسی دیگر. ممکن است بگوییم که کار بدن و کار دستهایش به درستی از آن اوست. قهراً هر اندازه وی از وضعیتی که طبیعت، آن را فراهم کرده و وانهاده است، بیرون آید، کارش را با آن ترکیب کرده است و آن را به چیزی که متعلق به خودش هست، پیوند داده است که به موجب آن، آن را ملک خویش می‌گرداند.^۲

اما آن‌گونه که برمی‌آید، این استدلال برای توجیه این ایده که ترکیب کردن کار، حق مالکیت واحدی را نسبت به چیزی پدید می‌آورد، کافی نیست. نوزیک در مشخص کردن پرسشهای دقیقی که ممکن است در مورد این استدلال پرسیده شود،

1. Wild Indian.

2. J. Locke, *The Second Treatise of Government*, ed. J.W. Gough, Blackwell, Oxford, 1956, p.15.

1. Ibid., p.172.

مهارت بسیاری دارد. این پرسشها عبارت است از:

۱. مرزهای آنچه کار با آن توأم است، چیست؟ ما فقط بر روی بخشهایی از اشیا کار می‌کنیم، پس چرا تلفیق کار با چیزی، باید حقی را در کل آن پدید آورد؟
۲. چرا تلفیق کاری که مالک آن هستم با چیزی که مالک آن نیستم، موجب شود که آن چیز را مالک شوم، اما موجب از دست دادن آنچه مالکش هستم، در مقابل به دست آوردن آنچه مالکش نیستم، نشود؟
۳. چرا باید تلفیق کار کسی با چیزی، وی را نسبت به همه آن چیز در مقابل «ارزش افزوده»^۱ که کار وی آن را به وجود آورده است، مُحق گرداند؟ اگر کار من ارزش چیزی را افزایش دهد، مطمئناً ممکن است تصوّر شود که حقی نسبت به آن ارزش افزوده دارم، پس چرا به جای ارزش افزوده نسبت به کل شیء حقی داشته باشم؟

نوزیک این پرسشها را دربارهٔ ایدهٔ تلفیق کار با چیزی که به حقی مالکیتی منجر می‌شود، مطرح می‌کند، ولی به دنبال پاسخ این پرسشها نیست. او در واقع، به بحث دربارهٔ این شرط می‌پردازد که تحصیل اولیهٔ من از مالکیت نباید موقعیت دیگران را بدتر کند، یا براساس عبارت مشهور لاک، برای دیگران همان اندازه و همان نفع را باقی گذارد. به نظر می‌رسد دلیل توجه نوزیک به این مسئله، کاملاً روشن است. با توجه به مشکلات موجود در انتقال از «A» که کارش را با «X» تلفیق می‌سازد، به «A» که مالک «X» می‌شود، ممکن است این استدلال موجه باشد که باید توجه به این پرسش معطوف باشد که چگونه هر کسی می‌تواند در معرض این انتقال قرار گیرد؟

از نگاه نوزیک تنها زمینهٔ اعتراض آن است که «A» با تملک «X»، موقعیت دیگران را بدتر می‌کند. با استفاده از مثال خود نوزیک، اگر یک دانهٔ شن را از جزیره «کانی»^۲ بردارم، بدون توجه به مسئلهٔ تلفیق کارم با آن، تنها انتقاد واقعی بر تصرف من، آن است که آیا این عمل، وضعیت دیگران را بدتر می‌سازد یا نه؟ که در نگاه وی

مسئلاً بدتر می‌کند. بنابراین، توجه از این مسئلهٔ متافیزیکی که آیا کار با روندی مرموز، حقی مالکیتی را پدید می‌آورد یا نه، به این مسئله منتقل می‌شود که آیا این تصرف، موقعیت دیگران را بدتر می‌کند یا نه؟ اگر این تصرف موقعیت دیگران را بدتر نمی‌کند، امکان ندارد هیچ انتقادی بر ادعای حقی مالکیت من وجود داشته باشد؛ گرچه امکان ابهام مبنای متافیزیکی این ادعا وجود دارد.

بنابراین، مسئله این است که آیا زمانی که در جهان منابع تصرف نشدهٔ کمی، اگر نگوییم هیچ، باقی نماند، نظامی از حقوق مالکیت خصوصی، موقعیت دیگران را بدتر می‌کند یا نه؟ در نگاه نوزیک، این شرط که تحصیل دارایی نباید موقعیت دیگران را بدتر کند، ممکن است به دو شکل تصوّر شود:

۱. به گونه‌ای که سایر مردم به دلیل تحصیل من، دیگر نتوانند آن نوع مالکیت و منابع را به دست آورند.

۲. به این معنا که اگرچه دیگران، نتوانند منابعی را تصرف کنند، اما هنوز می‌توانند به این منابع دسترسی داشته باشند و از آن استفاده کنند؛ به عبارت دیگر، اگر دیگران قادر به تصرف یا برآوردن نیازهایشان در خصوص آن منابع نباشند، آیا موقعیتشان بدتر می‌شود؟

تصوّر دوم، تفسیر پیشنهادی نوزیک است و استدلال می‌کند که «اگر اقدامات لازم برای افراد ضعیف تر فراهم شده باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند به نحو مشروع شکوه کند».

دلیل اختیار این دیدگاه از سوی نوزیک آن است که گرچه معنای نظامی از حقوق مالکیت خصوصی ظاهراً این است که دیگران، دیگر حق تصرف ندارند، در عین حال می‌توانند از مستنشدن از چنین مالکیتی بهره‌گیرند؛ زیرا مالکیت خصوصی، همه نوع منافع را حتی برای کسانی که از امکان تصرف مستثنی هستند، به دنبال دارد؛ بنابراین، به استناد معیار ضعیف تر، موقعیتشان بدتر نمی‌شود و در نتیجه، هیچ حق اساسی‌ای نقض نمی‌گردد.

دلایل دیگر نوزیک، پیامدهای آثار سودمند مالکیت خصوصی می‌باشد. این دلایل به شرح زیر است:

1. Added Value.

2. Coney Island.



در نگاه نوزیک و هایک، به تبع لاک، فقرا در یک جامعه با مالکیت خصوصی یا بازار آزاد نسبت به اینکه تحت هر جایگزین دیگری باشند، وضعیت بهتری دارند و در نگاه نوزیک این امر، مقتضیات مشروعیت تصرف خصوصی را تأمین می‌کند؛ تصرفی که با این حقیقت توأم است که هر جایگزین دیگری، مثلاً نظامی از توزیع مجدد مستقیم دولت و عدالت اجتماعی، حقوق و مصونیت از تعرض را نقض می‌کند.

اما باید روشن شود که نوزیک این استدلال را به عنوان توجیه سودگرایانه برای ساختاری بازاری، در مقابل ساختاری سوسیالیستی ارائه نمی‌کند، بلکه به منظور اینکه نشان دهد کسانی که دارای مالکیت نیستند و با اعمال اولیه تصرف، از فرصت انجام دادن چنین کاری استثنا شده‌اند، نمی‌توانند نسبت به نقض حقوقشان شکوه کنند^۱ و تنها اگر موقعیت آنان بدتر شده بود، این استدلال، مشروع بود. اما استدلال فوق بدان منظور صورت گرفته است که نشان دهد در پرتو مالکیت خصوصی و نظام بازار آزاد، بر اساس قرائت ضعیف از شرط لاک، موقعیت این گونه افراد وخیم‌تر نخواهد بود و از هر موقعیت ممکن دیگری بهتر خواهد بود.

اما در حال حاضر، نکته مهم، نتایجی است که نوزیک از این استدلالها در باب نقش مناسب دولت در جامعه به دست می‌آورد. مسلماً نقش دولت، تأمین اصول معیاری یا هدفمند در باب عدالت اجتماعی نیست که کالاها و خدمات در جامعه باید بر اساس نیاز یا شایستگی توزیع شود.

بر اساس دیدگاه نوزیک، با توجه به انسجام ایده حقوق نسبت به اکتسابهای اولیه، کالاهایی در مبادلات بازار یا به تعبیر وی «اعمال کاپیتالیستی میان طرفهای قرارداد» از شخصی به دیگری منتقل می‌شود که بر حقوق و استحقاقهای مالکیت مشروع مبتنی است و به طور عادلانه، منتقل، هبه، مبادله یا به ارث گذاشته می‌شود. و هر اقدامی که از سوی دولت به منظور تحمیل [دیدگاه خود] بر نتیجه چنین

۱. «ریو» در بحثی جالب، کاملاً به این مطلب پرداخته است:

۱. مالکیت خصوصی، کل تولید اجتماعی را با نهادن منابع در دست کسانی که می‌توانند از آنها به شکل کارآمد و سودمندتری استفاده کنند، افزایش می‌دهد.

۲. مالکیت خصوصی، تجربه را ترغیب می‌کند؛ زیرا با وجود اشخاص مستقلی که منابع را در اختیار دارند، هیچ شخص واحد یا گروه کوچکی وجود ندارد که فردی با ایده‌ای جدید آنان را به آزمودن آن تجربه، متقاعد کند.

۳. مالکیت خصوصی به «خبرگی»^۱ در تحمّل خطر منتهی می‌شود؛ زیرا چنین نظامی ایجاب می‌کند که هر شخص باید هزینه خطرهایی را که به دیگران در کار و کسب متوجه می‌شود، تحمّل کند.

۴. مالکیت خصوصی با تشویق برخی به استفاده نکردن از ذخایر موجود آن ذخایر را برای دادوستدهای آینده حفظ و از نسلهای آینده حمایت می‌کند.

۵. مالکیت خصوصی از اشخاص گمنام در بازار کار حمایت می‌کند؛ زیرا در چنین نظامی، منابع مختلف زیادی برای اشتغال وجود دارد.

بنابراین، در نگاه نوزیک یک بازار آزاد و مالکیت خصوصی منابع بر خلاف شرط لاک نخواهد بود تا زمانی که در این شرط چنین فرض شود که استفاده از اشیایی که به سبب آن، موقعیت دیگران بدتر می‌شود، مجاز نباشد. روشن است که چگونه نوزیک در اینجا به ادعای هایک نزدیک است مبنی بر اینکه بازار خصوصی به سبب سود تدریجی یا منفعتی که همواره همه افراد در شرایط مطلق از فعالیت دوگانه مالکیت خصوصی و بازارهای آزاد استفاده می‌کنند، بر سایر اشکال سازمان اجتماعی مقدم است. این استدلال نسبت به دفاع از بازارهای آزاد در مقابل توزیع مجدد دولت، بنیادین است. در واقع این استدلال نیز، همچون بیشتر استدلالها در باب لیبرالیسم به لاک منسوب است، آنگاه که وی در رساله دوم^۲ استدلال می‌کند که کارگر روزمزد در انگلستان نسبت به سلطان در یک قبیله آمریکایی، از رفاه بیشتری برخوردار است. البته شاید نابرابری در انگلستان نسبت به آن قبیله بیشتر باشد، اما آنچه اهمیت دارد، سطح رفاه اساسی است نه نابرابری.

1. Expertise.

2. *The Second Treatise*.



مبادلاتی که به صورت آزادانه بر اساس حقوق مشروع به دست آمده است، انجام گیرد، با حقوق اساسی‌ای ناسازگار خواهد بود که ما به عنوان اشخاص داریم، نظر به اینکه این حقوق مفهوم استقلال وجودی و مصونیت از تعرض ما را به عنوان اشخاص مجسم می‌سازد. توزیع مجدد اجباری منابع توسط دولت به منظور تحقق اقتضائات معیاری در باب عدالت اجتماعی با حقوق فردی ناسازگار است؛ بنابراین، فقرا و نیازمندان هیچ‌گونه حقی نسبت به رفاه یا هر مجموعه خاصی از منابع ندارند. البته ممکن است افراد از روی جوانمردی، ایثار، نوع‌دوستی یا نیکوکاری، دارایی خود را که به صورت عادلانه به دست آورده‌اند به کسانی با وضعیت بدتر از خودشان انتقال دهند یا می‌توانند پیوستن به گروهها و جوامعی را برگزینند که به ملی کردن و توزیع مجدد منابع مبادرت می‌کنند؛ در این صورت، این حالت به انتخاب فردی مربوط است، نه دولت.

بنابراین، عدالت از نگاه نوزیک، چگونگی روی دادن توزیع خاص است؛ خواه دارایی عادلانه کسب شده باشد یا نه و خواه این دارایی، آزادانه نقل و انتقال داده شده باشد یا نه، خواه درآمد خاصی، اصل ساختاری‌ای همچون ادعای نیاز یا شایستگی را برآورده کند یا نه. بحث در مورد مبحث اخیر به معنای اعطای حقوق مالکیت به نیازمندان و مستحقان در منابع دیگران خواهد بود که به سبب رابطه میان کار و مالکیت به معنای اعطای این حقوق در اعمال دیگران و در نتیجه، در شخص آنان خواهد بود. بنا به گفته وی «اصول معیاری در باب عدالت توزیعی، شامل تصرف در اعمال دیگر اشخاص است».

مطمئناً اصلاح بی‌عدالتی‌هایی محتمل در شرایطی امکان‌پذیر است؛ زمانی که دارایی به زور کسب شده باشد، به گونه‌ای که موقعیت دیگران را بدتر کرده باشد یا نقل و انتقالهای دارایی، تحمیل شده باشد. در واقع، نوزیک تا آنجا پیش می‌رود که اظهار می‌کند از آنجا که ما اطلاعات تاریخی لازم را برای انجام دادن داوریهایی آگاهانه راجع به این امور، در این دنیا، آن‌گونه که هست، نداریم، قهراً تلاشی همچون اصل تفاوت راولز که نوعی قاعده تجربی نسبت به تبیین مجدد نتایج

بی‌عدالتی‌های محتمل گذشته است، ممکن است مشروع باشد:

فقدان اطلاعات تاریخی زیاد و فرض اینکه (۱) قربانیان بی‌عدالتی عموماً بدتر از هر وضعیت دیگری هستند و (۲) آنان که جزء گروه کم‌بضاعت جامعه هستند، دارای بالاترین احتمال قرار گرفتن در (خاندان) قربانیان شدیدترین بی‌عدالتی‌اند که خواهان غرامت از کسانی‌اند که از بی‌عدالتیها بهره‌مند شده‌اند (فرض آن است که آنها [غرامت‌دهندگان] دارا تر هستند...); بنابراین، قاعده تجربی اولیه برای تبیین مجدد بی‌عدالتیها ممکن است به شکل زیر به نظر آید: جامعه را به گونه‌ای سازمان دهید که موقعیت هر گروهی را که به کمترین دارایی در جامعه منجر می‌شود، افزایش دهد.^۱

براساس این، یک دولت فراگیر دست کم در صورتی می‌تواند در کوتاه‌مدت موجه باشد که بی‌عدالتیهای گذشته را در کوتاه‌مدت اصلاح کند. «پس اگرچه معرفی سوسیالیسم به عنوان کیفر گناهان خود افراط است، ممکن است بی‌عدالتیهای گذشته به قدری زیاد باشد که در کوتاه‌مدت، دولت فراگیرتری را برای اصلاح بی‌عدالتیها ضروری کند». اما قرار نیست که این اصلاح کلی در هر نسلی رخ دهد؛ زیرا مستلزم دولتی فراگیرتر است که همواره در حقوق مالکیت دخالت کند و این اصلاح برای همیشه است که جامعه را تقریباً به نقطه آغازین گذشته باز می‌گرداند که پس از آن، تنها بی‌عدالتیهای خاص در خصوص اکتساب و نقل و انتقال توجیه خواهد شد. نسلهای بعد، نتایج اکتسابها و نقل و انتقالهای قبلی داراییهای را که پیشینیان انجام داده‌اند، به ارث می‌برند، بجز مواردی که این اکتسابها یا نقل و انتقالها، اصول عدالت در اکتساب یا نقل و انتقال را نقض کرده باشد. این واقعیت محض که این امر [توارث] برای نسلهای آینده نابرابریهای شدیدی را در خصوص داراییها به بار خواهد آورد، هیچ‌گونه توجیهی برای جست‌وجو به منظور از میان برداشتن این نابرابریها نیست، مگر اینکه نابرابریهای موجود پیامد مستقیم بی‌عدالتیهای پیشین باشد.

بنابراین، از نگاه نوزیک برای دخالت در حقوق - حقوقی که منشأ مصونیت از تعرض را مجسم می‌کند - امکان ندارد بر اساس تصوّرمان از خیر یا رفاه انسان هیچ

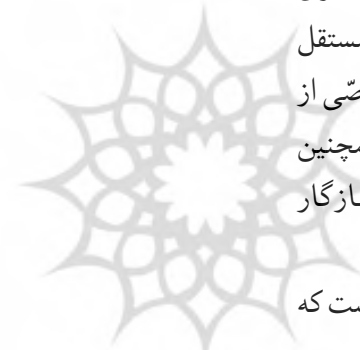
1. Nozick, *Anarchy, State and Utopia*, p.231.

منبایی وجود داشته باشد. وانگهی، «نظریه حق»، مطالبه‌هایی را بنیان می‌نهد که مقدم بر مطالبه‌های خیر است. نظریه نوزیک، تعیین تصویری خاص از خیر بشر را به عنوان وظیفه جامعه سیاسی دقیقاً انکار می‌کند؛ زیرا خیرهای بشر در نگاه وی به اندازه‌ای متنوع است که تنها یک سبک زندگی یا یک سلسله از خیرهای بشر که بتواند طیف متنوع خیرهای مطلوب افراد را تحقق بخشد، وجود ندارد؛ بنابراین، جامعه، مناسب آرمان همه افراد نیست. بعلاوه، از نگاه نوزیک، تدبیر چارچوبی اهمیت دارد که افراد، بر حسب مورد، بتوانند در پیوستن یا نپیوستن به دیگران به منظور پیش‌برد تصوّرشان از خیر آزاد باشند. این چارچوب که در سطح دولت، غایت‌گرا نیست، احتمالاً فقط می‌تواند با تقییدات ثانوی حقوق سازگار باشد؛ بنابراین، ادعاهای خیر یا قرائت خاصی از جامعه یا دولت خوب، نمی‌تواند حقوق فردی را تنها به دلیل تنوع ذاتی خیرهای انسان که بازتابی از حقایق وجود مستقل ماست، نادیده بگیرد. از این رو، الزام افراد به زندگی کردن بر اساس تصوّر خاصی از خیر با استقلال اشخاص و ارزشهای موجب این استقلال، سازگار نیست و همچنین الزام اشخاص به آن تصوّر خاص با محترم شمردن آنان به عنوان هدف سازگار نخواهد بود.

نظریه نوزیک همچنین به دو دلیل، با نظریه‌ای طبیعت‌گرایانه در باب سیاست که نقش دولت را پاسخگویی به نیازهای انسان می‌داند، ناسازگار است:

۱. آنکه تحلیلی از نیازهای بشر احتمالاً به خودی خود به دنبال ترمیم نظریه‌ای در باب خیر است.

۲. تقریباً به این دلیل که اگر «A» واجد استحقاقی مشروع در آنچه «B» نیاز دارد، باشد، پاسخگویی دولت به این نیازها، خودبه‌خود مستلزم اصلاح حقوق مالکیت خواهد بود.



پژوهشی
فلسفه و اندیشه
فصلنامه علمی-پژوهشی
فلسفه و اندیشه